

افغانستان آزاد - آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Scientific

علمی

بازتاب توسط: لاله - هوادار سازمان انقلابی افغانستان

۲۷ نومبر ۲۰۱۱

دیکتاتوری پرولتاریا

دیکتاتوری پرولتاریا دولت خاص جوامعی است که در آن پرولتاریا قدرت سیاسی را به کف آورده و در راه سوسیالیسم و کمونیسم گام می نهد. کارل مارکس دیکتاتوری پرولتاریا را چنین تعریف می کند: "بین جامعه سرمایه داری و کمونیستی دورانی وجود دارد که دوران تبدیل انقلابی اولی به دومی است. مطابق با این دوران یک دوران گذار سیاسی نیز وجود دارد و دولت این دوران چیزی نمی تواند باشد جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا."^۱

لنین نیز می گوید: "دیکتاتوری پرولتاریا بیدریغ ترین و بی امانترین جنگ طبقه جدید علیه دشمن مقتدرتر یعنی بورژوازی است که مقاومتش پس از سرنگونی (ولو در یک کشور) ده بار فزونتر گردیده و اقتدارش تنها ناشی از نیروی سرمایه بین المللی و نیرو و استواری روابط بین الملل بورژوازی نبوده، بلکه ناشی از نیروی عادت و نیروی تولید کوچک نیز هست. زیرا تولید کوچک متأسفانه هنوز در جهان زیاد و بسیار هم زیاد است و همین تولید کوچک است که همواره، همه روزه، هر ساعته، به طور خود به خودی و به مقیاس وسیع، سرمایه داری و بورژوازی را پدید می آورد. بنا بر مجموعه این علل دیکتاتوری پرولتاریا ضروری است و پیروزی بر بورژوازی بدون یک جنگ طولانی، سر سخت و حیاتی ممتدی، جنگی که مستلزم پایداری، انضباط، استقامت، تزلزل ناپذیری و وحدت اراده است، امکان پذیر نیست."^۲

دیکتاتوری پرولتاریا به دست پرولتاریا و به کمک یک جنگ انقلابی استقرار می یابد و بر تخریب قاطعانه دستگاه دولتی بورژوازی اتکاء دارد. این دیکتاتوری پیشرو ترین نوع دیکتاتوری طبقاتی تاریخ بشریت و درعین حال آخرین آنها است. این دیکتاتوری با دیکتاتوری سایر طبقات جامعه که در طول تاریخ به ظهور رسیده اند اساساً تفاوت دارد، زیرا بر پایه اعمال و استقرار دموکراسی در درون خلق و اعمال دیکتاتوری بر دشمنان خلق مکی است. دیکتاتوری پرولتاریا یک ابزار اعمال قهر و سرکوب است که به وسیله طبقات زحمتکش علیه استثمارگران یعنی به وسیله اکثریت علیه اقلیت به کار می رود.

^۱- مارکس: "نقر بر برنامه گوتا"

^۲- لنین: "بیماری کودکی در کمونیسم"

دیکتاتوری پرولتاریا دارای دو جنبه متحد است: دموکراسی در درون خلق و دیکتاتوری علیه ارتجاعیون و طبقات استثمارگر. دیکتاتوری پرولتاریا خلاف تمام دیکتاتورهای طبقاتی در تاریخ بشر دیکتاتوری اکثریت بر اقلیت است.

پرولتاریا باید برای آزادی خود تمام بشریت را آزاد نماید. در درون جامعه، عمیق ترین و انسانی ترین هدف دیکتاتوری پرولتاریا عبارت است از: ریشه کن کردن کلیه طبقات استثمارگر و محو ساختن تدریجی شرایط مادی و معنوی تجدید تولید مناسبات استثمارگرانه میراث گذشته؛ رشد کامل اقتصاد سوسیالیستی: ارتقای آگاهی کمونیستی توده های خلقی: حذف سه اختلاف بزرگ جامعه سوسیالیستی یعنی تضاد میان شهر و ده، کارگران و دهقانان، کار فکری و کار پیدی: محو کامل هر گونه مالکیت خصوصی و آماده کردن شرایط لازم برای تحقق جامعه کمونیستی که در آن قانون **"از هر کس به قدر توانش، به هر کس به قدر نیازش"** جانشین قانون دوران سوسیالیسم (**"از هر کس به قدر توانش، به هر کس به قدر کارش"**) می گردد.

دیکتاتوری پرولتاریا تنها به اعمال قهر و دیکتاتوری بر بورژوازی و طبقات ارتجاعی کهنه و نو خلاصه نمی شود، بلکه عمدتاً وظیفه دارد برای تحقق امور فوق در کلیه زمینه های اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک سازمان اجتماعی تراز نوینی ایجاد کند و شرایط مادی و ذهنی نیل به جامعه بدون طبقه کمونیستی و زوال خود را فراهم آورد: **"دیکتاتوری پرولتاریا عبارت است از یک مبارزه سر سخت، خونین و بی خون، قهری و صلح آمیز، جنگی و اقتصادی، تربیتی و اداری بر ضد نیروها و سنن جامعه کهنه."**^۳

"برای نخستین بار در تاریخ جهان، حزب سوسیالیست موفق شده است امر تصرف قدرت حاکمه و سرکوب استثمارگران را در کلیات امور به پایان رساند و با وظیفه اداره کردن کاملاً هم مرز شود. ما باید خود را مجریان شایسته این دشوارترین (و سپاس آورترین) وظیفه انقلاب سوسیالیستی نشان دهیم."^۴

"بورژوازی در کشور ما مغلوب گردیده، ولی هنوز ریشه کن نشده، نابود نگردیده و حتی تا پایان در هم شکسته نشده است. بدین جهت شکل جدید و عالی تری از مبارزه با بورژوازی در دستور روز قرار می گیرد که عبارتست از انتقال از وظیفه کاملاً ساده آنی سلب مالکیت از سرمایه داران به وظیفه بسی بغرنج تر و دشوارتر ایجاد آنچنان شرایطی که در آن بورژوازی دیگر نه قادر به ادامه حیات باشد و نه این که بتواند مجدداً پدید آید. روشن است که این وظیفه ای به مراتب عالیتر است و بدون اجرای آن، سوسیالیسم به وجود نخواهد آمد."^۵

بنابر این طبقات و مبارزه طبقاتی در سراسر دوران دیکتاتوری پرولتاریا همچنان باقی می ماند: **"طبقات در دوران دیکتاتوری پرولتاریا باقی مانده اند و باقی خواهند ماند. دیکتاتوری زمانی غیر لازم خواهد شد که طبقات از بین بروند. طبقات بدون دیکتاتوری پرولتاریا از بین نخواهند رفت. طبقات باقی مانده اند، ولی هر یک از آنها در دوران دیکتاتوری پرولتاریا تغییر شکل یافته اند: مناسبات متقابل آنها نیز تغییر شکل یافته است. مبارزه طبقاتی به هنگام دیکتاتوری پرولتاریا از بین نمی رود بلکه فقط شکل های دیگری به خود می گیرد."**^۶

بر این اساس، حفظ و تقویت دیکتاتوری پرولتاریائی وظیفه اساسی هر حکومت پرولتری نو بنیاد است و این طبقه را تا تحقق باید پیگیرانه حراست نماید. لنین و استالین در این مهم قاطعانه کوشیدند. لنین پایه های اساسی تیوریک

^۳- لنین: "بیماری کودکی در کمونیسم"

^۴- لنین: "وظایف نوبتی حکومت شوروی"

^۵- همانجا

^۶- لنین: "اقتصاد و سیاست در عصر دیکتاتوری پرولتاریا"

و مادی دیکتاتوری پرولتاریا را در روسیه و در تاریخ بشری بنیان نهاد و استالین از آن حراست نمود و آن را تقویت و تحکیم نمود.

مائوتسه دون به نوبه خود با جمع بندی تجارب مثبت و منفی دیکتاتوری پرولتاریا، تیوری مارکسیستی را در این زمینه گام عظیمی به پیش برد و تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را بنا نهاد و انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی را برای حفظ و تقویت دیکتاتوری پرولتاریائی و نشان دادن راه اساسی جلوگیری از رجعت سرمایه داری بر پا نمود.

لنین، استالین و مائوتسه دون از دیکتاتوری پرولتاریا نه تنها در برابر دشمنان بورژوازی داخلی، بلکه همچنین در برابر امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم، قاطعانه دفاع کردند. مبارزه حزب بلشویک و خلق های کبیر اتحاد شوروی علیه تجاوز ۱۴ دولت امپریالیستی در زمان حیات لنین، پیکار عظیم و تاریخ ساز خلق های کبیر شوروی تحت رهبری استالین علیه تجاوزگران فاشیست هیتلری در جریان جنگ دوم جهانی، مبارزه هوشیارانه مائوتسه دون در رأس حزب کمونیست چین علیه تجاوزات امپریالیسم امریکا و توطئه های سوسیال امپریالیسم شوروی... نمونه های برجسته این کوشش جهت انجام موفقیت آمیز وظایف دیکتاتوری پرولتاریا در زمینه سیاست خارجی است. تاریخ نشان داده است که همواره این دو مبارزه (علیه دشمنان داخلی و خارجی سوسیالیسم) به یکدیگر مرتبط بوده و این دو وظیفه دیکتاتوری پرولتاریا از هم جدائی ناپذیر می باشند.

با توجه به آنچه که در بالا گفته شد، تیوری "دیکتاتوری پرولتاریا" در حقیقت جوهر مارکسیسم است. مارکس می گوید: "نه کشف وجود طبقات در جامعه کنونی و نه کشف مبارزه میان آنها هیچ کدام از خدمات من نیست. مدت ها قبل از من مؤرخین بورژوازی تکامل تاریخی این مبارزه طبقات و اقتصاد دانان بورژوازی تشریح اقتصادی طبقات را بیان داشته اند. کار تازه ای که من کرده ام اثبات نکات زیرین است: (۱) این که وجود طبقات فقط مربوط به مراحل تاریخی معین تکامل تولید است؛ (۲) این که مبارزه طبقاتی ناچار کار را به دیکتاتوری پرولتاریا منجر می سازد؛ (۳) این که خود این دیکتاتوری فقط گذاری است به سوی نابودی هرگونه طبقات و به سوی جامعه بدون طبقات."^۷

لنین نیز در توضیح این معنی تصریح می کند: "کسی که فقط مبارزه طبقاتی را قبول داشته باشد، هنوز مارکسیست نیست و ممکن است هنوز از چهارچوب تفکر بورژوائی و سیاست بورژوائی خارج نشده باشد، محدود ساختن مارکسیسم به آموزش مربوط به مبارزه طبقات، به معنای آنست که از سر و ته آن زده شود، مورد تحریف قرار گیرد و به آنجا رسانده شود که برای بورژوازی پذیرفتنی باشد. مارکسیست فقط آنکسی است که قبول نظریه مبارزه طبقات را تا قبول نظریه دیکتاتوری پرولتاریا بسط دهد. وجه تمایز کاملاً عمیق بین یک خرده بورژوازی عادی (همچنین بورژوازی بزرگ) با یک مارکسیست در همین نکته است. با این سنگ محک است که باید چگونگی درک واقعی و قبول مارکسیسم را آزمود."^۸

تجربه جنبش کمونیستی بین المللی صحت این گفته های مارکس و لنین را ثابت می کنند و نشان می دهد که چگونه همواره اپورتونیست ها کوشیده اند تجدید نظر و زیر سؤال قرار دادن مارکسیسم انقلابی را با نفی دیکتاتوری پرولتاریا آغاز نمایند. رویزیونیست های خروشچفی در این زمینه سر مشق بزرگی برای دیگر همپالگی های خود هستند: آنها با ارائه تز های رویزیونیستی نظیر "دولت تمام خلقی" و "حزب تمام خلقی" در حقیقت کاری نکرده اند

⁷ - مارکس: "نامه به ویدمیر"

⁸ - لنین: "دولت و انقلاب"

جز نفی خصلت طبقاتی دولت و حزب در شرایط دیکتاتوری پرولتاریا، جز قد علم کردن علیه دیکتاتوری پرولتاریا و قرار دادن دیکتاتوری بورژوازی که خود نماینده آن هستند در برابر آن.

بر گرفته از کتاب مبانی و مفاهیم مارکسیسم